

تفسیر قرآن کریم

امام خمینی (قدس سرہ)

قسمت پنجم

مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رہ)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولى الامر منكم﴾

(نساء/۴/۵۲)

خدای تعالیٰ به تمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را، خدای تعالیٰ در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت. و پرورش است که فرمان برداری کسی دیگر، جز این سه واجب نکرده بر تمام امت. و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوالامر را، ناچار باید حکومت اسلامی يك حکومت بیش تر نباشد و بیش از يك تشکیلات در کار نباشد وگرنه هرج و مرج لازم آید. ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را می دانیم. آن چه باید مورد بررسی خرد که فرستاده نزدیک خدا است قرار دهیم، آن است که این اولوالامر چه کسانی هستند و باید چه گونه اشخاصی باشند. بعضی می گویند: که آن ها پادشاهان و امرا هستند، خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود، چنان چه در زمان مصطفی کمال پاشا رییس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران آن ها را اولوالامر می دانستند و می گفتند: خدا واجب کرد اطاعت آن ها را. و سنّیان با خلفای اسلام که از جمله آن ها معاویة بن ابی سفیان و

یزیدبن معاویه و دیگر خلفاء اموی و عباسی است، تطبیق می کنند.

اینک ما از عقل خداداده داوری می خواهیم. خدای جهان پیغمبر اسلام را فرستاده با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و مردم را به چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوشش های فراوان و تعلیم کردن و اجرا کردن دستورات خدایی، همین خدا که پایه عدل را در جهان با فداکاری های مسلمانان استوار نموده و از ستمکاری ها و بی عفتی ها آن طور جلوگیری کرده، به مردم امر کند که باید همه اطاعت کنید از آتاتورک که می گوید: دین در مملکت رسمیت ندارد. و همه می دانند که با دینداران چه کار ها کرد و با مردم چه ستم کاری ها نمود، چه بی عفتی ها در ترکیه به جریان انداخت. و چه مخالفت ها با دین خدا کرد. یا بگوید: باید از پهلوی اطاعت کنید که همه دیدید چه کرد و برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوشش ها کرد که اگر کسی بخواهد مخالفت های صریح او را با قرآن خدا بشمارد نیازمند به یک کتاب شاید گردد. چنین خدایی را که خود اساس دین و عدل را به پا کرده و خود به دست خود به خراب آن امر نموده، دانشمندان او را به خدایی و عدل و داد نمی پذیرند و مقام خدای عالم از چنین بیهوده کاری منزّه است.

می گویند: از طرز حکومت این ستمکاران بی خبر بود و گمان می کرد این ها همه با گفته های او موافق اند. این از حکم خرد بیرون است. خدایی که بندگان خود را نشناسد، ما او را به خدایی نمی شناسیم. یا می گویند: خدا از گفته های خود پشیمان شد. چند روزی توحید و تقوی و عدالت می خواست بین مردم، پس از آن خود، مردم را به شرک و ستمکاری و خلاف عفت دعوت کرده. این نیز از حکم خرد بیرون است و چنین خدایی را ما به خدایی نمی شناسیم. پس ناچار باید بگویید: اولوالامر پادشاهان و امرا نیستند.

این جا خرد چه می گوید؟ این فرستاده نزدیک خدا باز می گوید: اولی الامر این ها هستند. آیا خدای حکیم را باید به این بیهوده کاری و ستمگری به مردم معرفی کرده؟ یا آن که می گوید: امامت یک اصل مسلمی است که خدا آن را در قرآن ذکر کرده و این طور اشخاص جاهل بی خرد چپاول چی ستمگر لایق امامت و اولوالامری نیستند.^۱

ما فرضاً دلیل نداشته باشیم که نبوت و امامت جزء دین است و آن را جزء دین هم نشمریم. باز به حکم عقل، باید هم پیغمبر را بشناسیم و هم امام را، زیرا بر فرض آن که این ها جزء دین نباشد ولی خدا به حکم (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم) بر تمام بشر واجب کرده که هر چه پیغمبر و امام گفت باید اطاعت کنید. فرض می‌کنیم که دو نفر آمدند. هر دو ادعا کردند که پیغمبری را که خدا گفته اطاعت او کنید، منم. و هر کدام يك امری به ما کردند مخالف امر دیگری و ما راهی نداشتیم که بدانیم امر کدام يك را باید اطاعت کنیم مگر آن که با نام و نشان آن‌ها را بشناسیم، ببینیم آن را که خدا امر کرده به اطاعتش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب متولد در سال فلان و دارای صفات فلان است نه مسیلمه یا کسی دیگر.

شما می‌گویید: هرکس آمد گفت: من پیغمبرم و باید اطاعت مرا کنید، بی دلیل قبول کنیم یا باید او را بشناسیم.

مثلاً دولت برای شهرستان تهران يك حکومت معین کرده، با نام و نشان معین. یکی آمد ادعا کرد که من همان حکومت هستم و شما باید تحت فرمان من باشید بی آنکه او را بشناسید شما باید اطاعت او کنید؟ یا يك پزشک است در این شهر. متخصص در امراض ریوی. شما که می‌خواهید به او مراجعه کنید. نشناخته به هرکس يك تابلو زده مراجعه می‌کنید یا اول او را باید بشناسید و بدانید این همان طبیب متخصص است سپس مراجعه می‌کنید؟ پیغمبر را شناختیم. پس از پیغمبر ابوبکر از جا برخاست و گفت: خلافت پیغمبر حق من است و من همان اولو الامر هستم که خدا اطاعت او را بر تمام مردم واجب کرده. علی بن ابی طالب هم همین سخن را گفت. تکلیف مردم در این جا چیست؟ آیا باید رجوع کنند به خرد درباره اوصاف امام و اولو الامر و باید رجوع کنند به گفته های خدا و پیغمبر ببینند چه دستوری در این موضوع داده یا آن که به خونسردی تلقی کنند و کار نداشته باشند؟ بگویند: منظور توحید است. ما خدا را شناختیم؛ دیگر از او اطاعت نمی‌کنیم. هر چه گفته برای خودش گفته. ما کاری به فرمان های خدا نداریم. همین که فهمیدیم خدا یکی است کفایت می‌کند. تمام دستورات قرآن و پیغمبر را کنار می‌گذاریم. به همان توحید اکتفاء می‌کنیم. این عقل که فرستاده نزدیک خداست، می‌گوید: به همان دلیل که اطاعت خدا لازم است، اطاعت فرستاده او لازم است. و به همان دلیل اطاعت اولو الامر نیز لازم است. پس، اول اولو الامر را باید با نام و نشان بشناسد؛ سپس اطاعت او کند: پس این همه گفت و گو ها بر سر نام اشخاص به حکم خرد لازم است. همه مسلمانان ببینند آن چه پیغمبر گفته درباره اولو الامر از ما بپذیرند و آن هایی را که بی مورد ادعای خلافت پیغمبر را کردند، رد کنند. ما به هیچ وجه نزاعی و گفت گویی نمی‌کنیم. پس این گفت و گو ها بر سر اطاعت خداست و گرنه بر سر اشخاص گفت گو نمی‌کردیم. میلیون ها میلیون سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند، چه طور شد ما با کسی بر سر آن‌ها

گفت گویی نکردیم و نام و نشان آنها را فراموش کردیم ولی فقط درباره چند نفر این همه گفت گو برخاسته. این جز برای آن است که خدای عالم ما را به اطاعت آنان فرمان داده و ما بر سر گفت گوهای خدای جهان این همه گفت و گومی کنیم؟ شما می گوئید: ما به گفته های خدا هم ارجی نگذاریم؟ خرد این حرف را از شما نمی پذیرد.^۲

﴿من یقاتل فی سبیل اللّٰه فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجراً عظیماً﴾

(نساء/۴/۷۴)

این اجر عظیم که به قلم با عظمت عظیم مطلق وعده داده شده است، چه گونه آن را با فکر ناچیز بشر می توان تحلیل کرد؟ گویی این اجر عظیم همان حب خداوند تعالی است که در سوره مبارکه صف آمده است: ان اللّٰه یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفأ کانهم بنیان مرصوص (صف/۶۱/۴). محبوبیت نزد بارگاه احدی را کدام فیلسوف توانا یا عارف علمی بزرگ دانا می تواند درک کند تا از آن سخن گوید و یا به سخن قلم در آورد؟ آیا این حب نافله است که در نتیجه تقرب به آن بنده خاکی پا بر سر ملک و ملکوت اعلانند و حق جل و علا با جاذبه غیبی خویش سمع و بصر و قلب او شود و آن چه بشنود یا ببیند یا ذوق عرفانی کند، با سمع و بصر و قلب حق جل و علا باشد. و نبیند جز به بصر حق و نشنود جز به سمع حق و نداند جز به علم حق و حجاب ها مرتفع شود و جهان را آن چه که هست مشاهده کند که: «اللهم ارنی الاشیاء کما هی». یا قرب فریضه است که در آن شخص و شخصیت محو شود و صعق رخ دهد و خود و خودی از میان برود و کثرت به تمام معنی رخت بر بندد و نه چشمی باشد و نه گوشی و نه باطنی و نه ظاهری: هو الاول والآخر والظاهر والباطن (حدید/۵۷/۳). دیگر سبیل اللّٰهی در کار نیست و اسم و رسمی به جا نمی ماند. اینان از خانه خارج شدند و موت آنان را ادراک نموده و قدم ها و قلم ها شکسته شده است.^۳

﴿وما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّٰه والمستضعفین من الرّجال

(نساء/۴/۷۵)

والنساء والولدان﴾

اسلام عزیز با فداکاری و فدایی دادن عزیزان رشد نمود. برنامه اسلام از عصر وحی تا کنون بر شهادت توأم با شهادت بوده. قتال در راه خدا و راه مستضعفین در رأس برنامه های اسلام است: وما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّٰه والمستضعفین من الرّجال والنساء والولدان^۴.

﴿الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل اللّٰه والذین کفروا یقاتلون فی سبیل

الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً﴾ (نساء/۴/۷۶)

این يك واقعتی است که در آیه هست: الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلون في سبيل اللّٰه والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت. این آیه محک است برای این که ما خودمان را بشناسیم. هرکسی می داند که خودش چه می کند. می داند که چه مقصدی دارد. در کارهایی که انجام می دهد، روی چه مقصدی انجام می دهد. اگر چنان چه مقصد، مقصد طاغوتی است، عمل، عمل طاغوتی می شود. و اگر مقصد، مقصد الهی است، عمل، عمل الهی می شود. و راه فهم هم خود آدم است. خود ما هم می دانیم. می فهمیم کارهایی که انجام می دهیم. چه قتال باشد و چه کارهای دیگر. این آیا کارهای ما روی مقصد طاغوتی انجام می گیرد؟ بر ضد مصالح مملکت، بر ضد مصالح اسلام یا بر مسیر اسلام و بر مسیر ملت است. اگر بر مسیر اسلام، بر مسیر ملت اسلامی شد، این کسی که عمل می کند، عملش الهی است و فی سبیل اللّٰه است. و اگر خدای نخواستہ برخلاف مسیر ملت اسلامی و برخلاف مسیر اسلام شد، باید بفهمد که این مسیر، مسیر طاغوت است و عمل، عمل طاغوتی، حالا چه قتال باشد و چه کارهای دیگر فرقی نمی کند^۵.

ملت عزیز ایران! بیدار باشید که سالیان دراز مبارزه در پیش دارید. ابرقدرت ها برای نابودی شما هر روز نقشه می کشند ولی: ان کید الشيطان كان ضعيفا^۶.

﴿وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله﴾ (نساء/۴/۷۸)

با وجود آن که آثار و کارها به طوری که گفتیم هم به خدای تعالی نسبت داده می شود و هم به صاحبان آثار و افعال، لکن در عین حال هرچه نیکی و زیبایی و کمال و سعادت است، همگی از خدای تعالی است و خدای تعالی به نیکی ها و زیبایی ها و کمال ها و سعادت ها اولی تر است تا صاحبان آثار و افعال.

و هرچه بدی و زشتی و نقص و شقاوت است، به خود صاحبان آن اعمال بازمی گردد و اینان به آن بدی ها و زشتی ها و نقص ها و شقاوت ها اولی ترند تا خدای تعالی، زیرا حضرت باری تعالی صرف الوجود است و چون صرف الوجود است، صرف کمال و جمال است. و اگر چنین نباشد، باید ترکیب در ذات را قایل شویم و بگویم که ذات حق تعالی مرکب است از وجود و ماهیت. و لازمه ترکیب، آن است که امکان به دایره و جوب راه یابد.

و نیز اگر ذات حق تعالی وجود صرف نباشد، لازم می آید که در دار تحقق، دو اصل باشد: یکی وجود و دیگری طرف مقابل وجود. و طرف مقابل وجود یا عدم است و یا ماهیت. و حال هر دو آن ها معلوم است. پس خدای تعالی هستی محض و محض همه کمالات است و از هستی محض به جز وجود و کمال چیز دیگر محال است که صادر

شود. و کمبودها و بدیها از لوازم ذات معلولهاست بدون آن که قراردادی به آنها راه یافته و دست جعل به آنها رسیده باشد زیرا جعل و قرارداد جز بر وجود تعلق نمیگیرد و وجود هم که عین کمال و سعادت و خیر است. پس نیکیها همگی مجعولاند و مبدأ جعل و اصل قرارداد از خدای تعالی است و آنچه بدی در دار طبیعت ظلمانی یافت شود، همگی در اثر برخورد مادیات با یکدیگر در تنگنای عالم طبیعت است. و همگی یا به عدم وجود برمیگردند و یا به عدم کمال وجود. و عدمها به طور کلی متعلق جعل نمی شوند بلکه آنچه عدم مضاف است، از لوازم مجعول است که زندانیان زندان طبیعت و گرفتاران زنجیرهای زمان در اثر تنگی جهان طبیعت با یکدیگر در تصادم اند و همه آن شرور به خود ممکن بازمیگردد. پس هرچه زیبایی و نیکی و خوشبختی و کمال به تو رسد، از جانب خدای تعالی است و آنچه زشتی و بدی و کمبود و بدبختی، تو را رسد از جانب خودت می باشد. و لکن از آنجایی که کمبودها و بدیها که لازمه وجودهای امکانی است، از قبیل عدمهای مضافاند و حدود و ماهیات را وجود بالعرض هست و هرچه این چنین باشد از نزد خدا است و لکن بالعرض. پس نیکیها به حسب ذات از خداست و به طور عرضی به ممکنات نسبت داده می شود و بدیها به حسب ذات از ممکنات است که به خدای تعالی به طور عرضی نسبت داده می شود. و به این ترتیب توان گفت که همگی از نزد خداست، زیرا اگر ایجاد و افاضه و بسط خیرات نبود، نه وجودی بود و نه حد وجود و نه طبیعتی بود و نه تنگنای طبیعت و شاید در آیه شریفه که تغییر اسلوب داده و لفظ (عند) در جمله شریفه (قل کل من عند الله) آورده، اشاره به همین مجعولیت بالعرض باشد.^۷

﴿وان تصیهم سیئة یقولوا هذه من عندك قل کل من عندالله فما لهؤلاء القوم لا یكادون یفقهون حدیثا. ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سیئة فمن نفسك﴾
(نساء/۷۸، ۷۹)

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب (جل و علا) دارای دو نظر است:

یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات که در این نظر علماً یا عیناً بیاید که سر تا پای ممکن در ذل نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرورفته ازلاً و ابداً و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبروی محض و ناقص علی الاطلاق است. بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن و الا نقص و فقر و احتیاج، فرع شیئیت

است و برای جمیع ممکنات و کافهٔ خلائق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد، جز سرافکندگی و خجلت و ذلت و خوف چاره‌ی بی ندارد. چه اطاعت و عبادتی؟ از کی برای کی؟ تمام محامد راجع خود اوست و ممکن را در او تصرفی نیست، بلکه از تصرف ممکن، نقص عارض اظهار محامد و ثنای حقّ شود که اکنون عنان قلم را از او منصرف می‌نماییم. و در این مقام فرماید: «ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك» (نساء / ۷۹/۴). چنان چه در مقام اول فرماید: «قل كل من عند الله».

و قایل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

(حافظ)

قول پیر راجع به مقام دوم و قول خود قایل راجع به مقام اول است. پس در این نظر خوف و حزن و خجلت و سرافکندگی انسان را فراگیرد. و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعهٔ عنایت و لطف او^۸.

و نکتهٔ این که فرموده است: سلك الله به إلى الجنة. و سلوك علمي را به عبد نسبت داده و سلوك الى الجنة را به ذات مقدس حق نسبت داده است. برای آن است که در مقام کثرت جنبهٔ کسب عبد را غلبه داده؛ و در مقام رجوع به وحدت جنبهٔ حق را غلبه داده؛ و الا با نظری توان گفت: سلوك الى الجنة نیز منسوب به عبد است: و وجدوا ما عملوا حاضرا (کهف / ۴۶/۱۸). فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره. و من يعمل مثقال ذرة شرا يره (زلزال / ۷/۹۹ و ۸). و با نظری توان گفت سلوك الى العلم نیز به تأیید و توفیق حق و منسوب به ذات مقدس است: قل كل من عند الله.^۹

در این حدیث شریف^{۱۰} اشارهٔ واضحی به مسألهٔ جبر و تفویض نموده و مذهب حق را، که امر بین امرین و منزلهٔ بین المنزلتین است، مطابق مسلک اهل معرفت و طریقهٔ اصحاب قلوب ذکر فرموده است؛ زیرا که هم اثبات مشیت و اتیان و قوت برای بنده نموده و هم آن‌ها را به مشیت حق دانسته. فرموده است: تو مشیت کردی و به مشیت من مشیت تو ظاهر است؛ تو اتیان فریضه نمودی، و قوهٔ تو ظهور قوهٔ من است؛ و به نعمت من که بسط رحمت و اسعه است قوهٔ تو بر معصیت حاصل شد؛ پس از تو سلب نمی‌شود افعال و اوصاف و وجودات مطلقاً. چنان چه اثبات مطلق نیز نشود؛ تو مشیت [کردی] و مشیت تو فانی در مشیت من و ظهور و تعین آن است؛ و به قوهٔ خود تقویت بر طاعت و معصیت داری. و با این حال، قوت و قدرت تو ظهور قدرت و قوت

من است. و پس از آن، چون مظنه اشکالی بوده است و آن این است که بنابراین، نقایص و ردایل و معاصی را نیز به حق باید نسبت داد. رفع آن اشکال را به وجه حکمی برهانی و ذوقی عرفانی فرموده که حق تعالی چون صرف کمال خیریت و جمال و بهاء است، از این جهت آن چه از ناحیه مقدسه اوست کمال و خیریت است. بلکه نظام وجود و حقیقت هستی، در غیب و شهود، عین کمال و اصل تمامیت و جمال است؛ و آن چه نقص و ردیله و شرّ و وبال است به عدم و تعین راجع و از لوازم ماهیت است که متعلق جعل و مفاض از حق نیست؛ بلکه شروری که در عالم طبیعت و نشئه تنگ ملک می باشد از تضاد بین موجودات و تنگنایی عالم دنیا است و تضاد بین آن ها متعلق جعل نشود. پس، آن چه از خیرات و کمالات و حسنات است از حق است؛ و آن چه نقص و شرّ و معصیت است از خلق است؛ چنان چه فرموده: «ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك» پس، جمیع سعادات دنیاوی و اخراوی و جمیع خیرات ملکی و ملکوتیه از سرچشمه خیرات و سعادت افاضه شده؛ و جمیع شقاوت های دنیا و آخرت و شرور این عالم و عالم دیگر از قصور ذاتی و نقصان خود موجودات است. و آن چه معروف است که سعادت و شقاوت متعلق جعل جاعل نیست بلکه ذاتی اشیاست، در جانب سعادت بی اصل است، چه که سعادت مجعول و مفاض از جانب حق است، و ذاتی از هر ذوات و ماهیتی از ماهیات را سعادت نیست، بلکه هلاك محض و شقاوت تام به حیثیت ماهیت رجوع کند. و در جانب شقاوت صحیح است؛ زیرا که شقاوت به ماهیت راجع و غیرمجعول است، برای آن که دون مرتبه جعل است. و حدیث معروف «السعيد سعيد في بطن أمه؛ والشقي شقي في بطن أمه»^{۱۱} را معنی دیگری است که متعلق به علم اسماء و صفات است و ذکر آن متناسب نیست.

و چون بعد از بیان این مطلب حق برهانی، مظنه شبهه دیگری است، و آن آن است که در جانب خیرات عزل موجودات و در جانب شرور عزل قدرت و اجبه قدیمه مستلزم جبر و تفویض و آن خلاف مقرر است در مسلك عرفان. و طریقه برهان، دفع آن فرموده در لسان دلیل بر مطلب سابق و تحقیق کیفیت آن به این که حق تعالی اولی به حسنات است از بندگان و آن ها اولی به سیئات هستند از ذات مقدس حق؛ که در این اثبات اولویت اثبات انتساب از طرفین است.

و اما بیان اولویت حق از بنده در خیرات و اصل انتساب آن به بندگان برای آن است که نسبت خیرات به مبدأ المبادی نسبت وجود و بالذات است، زیرا که خیرات ذاتی وجود

است و آن در واجب عین ذات و در ممکن به جعل و افاضه است. پس اصل افاضه خیرات از واجب تعالی نشانه است و مرآت ظهور و مظهر آن، ممکن است؛ و آن نسبت ظاهریّت و افاضه، اتمّ از این نسبت مظهریّت و قابلی است. و اما در سیئات و شرور به عکس است. لیکن هر دو نسبت محفوظ است؛ زیرا که آن چه از حق مفاض است، خیرات است و لازمه این خیرات تخلّل شرور است به طریق انجرار و تبعیّت. پس بالعرض به او منتسب و بالذات از نقصان ذوات و قصور ماهیات است، چنان چه در آیه شریفه نیز به دو نظر این دو معنی را فرمود: «آن جا که سلطان وحدت غلبه کرده و کثرات و نقایص را مضمحل فرموده، فرماید: «قل کلّ من عند الله.» و آن جا که تخلّل کثرت را بالعرض ملاحظه فرموده و وسایط را مقرر داشته، فرماید: «ما أصابك من حسنة فمن الله...»^{۱۲}.

بالجمله، آن چه بالذات متعلق خلقت و مورد جعل الهی است، خیرات و کمالات است. و تخلّل شرور و مضارّ و غیر آن در قضای الهی به تبعیّت و انجرار است. و اشاره به مقام اول فرموده در آیه شریفه «ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك» و به مقام دوم در آیه شریفه «قل كل من عند الله» و در آیات شریفه و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام به این دو اعتبار بسیار اشاره فرموده اند. از آن جمله در این حدیث شریف^{۱۳} که فرمود: خیر و شرّ هر دو متعلق جعل و خلقت هستند^{۱۴}.

آن کس که فعل را به خلق نسبت دهد و به خیال تنزیه، حق را از خلق منعزل و برکنار از فعل خلق بداند، چنین کس قاصر است و نسبت به خود و حق تعالی ستم کرده و از حق محجوب و از بارگاه پروردگار رانده شده است. تنزیه و تقدیسی که می کند، عین تقصیر و تحدید و تقلید است و در جمع مغضوب علیهم داخل و در بند کثرت هاست بدون توحید. و آن که فعل را به حق نسبت دهد، با عدم حفظ کثرت، او هم گمراه است و از حدّ اعتدال بیرون رفته و در صف ضالّین است.

و صراط مستقیم و راه روشن آن است که نه قایل به تعطیل باشد و نه معتقد به تشبیه. بلکه هر دو مقام توحید و تکثیر را حفظ کند و حق هر یک از حق و عبد را ادا کند. آن وقت است که برای او منکشف گردد معنای آیه شریفه «ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك.» که «هر چه خوبی است از الله است و هر چه بدی از خود او»، زیرا که بد کردن از بدی استعداد و کمبود وجود است و این هر دو، سهم عبد است و عمل نیک انجام دادن از خیرات و جهات وجودی است و آن، سهم ربّ است و آن وقت است که سرّ آیه شریفه برای او روشن می شود که می فرماید: «قل كلّ

من عند الله» «بگو: همه (خوب وبد) از نزد خدا است» زیرا قبول کننده خیر اثر تجلی غیبی است چنان چه محی الدین گفته است: قابل نمی شود مگر از فیض اقدس^{۱۵}.

سید انبیاء و سید اصفیاء صلوات الله وسلامه علیه و علی آله الطیبین الطاهرین فرمود: «هرکس خیری در خود بیابد، خدای را سپاس گوید و هرکس که جز این بیند، به جز خود را ملامت نکند»^{۱۶}. پس چون خیر از اوست، باید او را سپاس گفت و چون شر از ناحیه خود انسان و از حیثیت خلقی است، ملامت نیز متوجه اوست. و خدای تعالی از خلیلش بازگو می کند: «و اذا مرضت فهو یشفین» (شعراء ۸۰/۲۶) «هنگامی که بیمار می شوم او شفا بخش من است» که چه گونه بیماری را به خودش نسبت داده و از نقصان استعدادش دانسته ولی شفا را به پروردگارش نسبت داده است. پس فیض و خیر و شرافت از خدای تعالی است و شر و نقصان و پستی از ماست و در این رابطه خدای تعالی می فرماید: «ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك» «پس هر آن چه از نیکی به تو رسد از جانب خدا است و هر آن چه از بدی به تو رسد از ناحیه خودت می باشد». گرچه به گونه ای همه اش از جانب الله است و کتاب های دانشمندان این فن و مخصوصاً کتاب های فیلسوف شیرازی صدر الحکماء و المتألهین به طور تصریح و اشاره و از طریق اقامه برهان پر است از این مسأله و بسیاری از مسایل الهی و اصول اعتقادی؛ و اسرار قضا و قدر مبتنی بر این مسأله است که اکنون مجال ذکر آن ها نیست و بر کشف سرشان رخصتی نه.

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

کلام صدر المتألهین در بازگشت شرور به حیثیت امکان:

و ما سخن خود را با ذکر کلامی از این استاد الهی به پایان می رسانیم. او در کتاب کبیرش «اسفار» می گوید؛ حاصل آن که: نقیصه ها و ذمیمه ها در وجودهای ممکن به خصوصیت هایی که در محل ها و پذیرا ها است، برمی گردد نه اصل وجود، از آن حیثیت که وجود است. و با این مطلب شبهه دوگانه پرستان (که به دو خالق معتقدند، خالق خیر و خالق شر) دفع می شود و توهم تناقضی که در دو آیه کریمه هست، برطرف می شود و آن دو آیه از قرآن عزیز عبارت اند از: «ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك» «آن چه از نیکی به تو برسد از خدا است و آن چه از بدی به تو برسد از ناحیه خودت می باشد» و آیه دیگر می فرماید: «قل كل من عند الله» «بگو همه از جانب خدا است» و چه اشاره ای زیبا به لطافت این مسأله

شده است که متصل به این آیه می فرماید: فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً (نساء / ۷۸/۴): این مردم را چه شده است که هیچ نمی فهمند^{۱۶}.

وبالجمله، وضوء، دست و روشستن از ماسوی است: «الآن اتى الله بقلب سليم، (شعراء / ۸۹/۲۶/ و تيمم رؤيت او است در آينه اشياء «ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله معه او فيه»^{۱۷}؛ «داخل فى الاشياء لا كدخول شيء فى شيء»^{۱۸}.

وايضاً وضوء تطهير به آب است قبل التنزّل و تيمم تطهير به آن است پس از تنزّل. و از این جهت احد الطهورين است به مقتضای سرایت حکم باطن به ظاهر و غیب به شهادت. و ايضاً وضوء تطهير از نقايص و حدود است، «ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك» و تيمم رجوع به نقايص است به حق، بالعرض: «قل كل من عند الله»^{۱۹}.

۱. كشف الاسرار، امام خمينى (ره)، ۱۰۹.
۲. همان مدرک، ۱۷۵، ۱۷۶.
۳. صحيفه نور، ج ۱۵۱/۲۰.
۴. همان مدرک، ج ۱۰۹/۶.
۵. همان مدرک، ج ۳۳/۹.
۶. همان مدرک، ج ۱/۱۲.
۷. طلب و اراده، ۸۰، ۷۹.
۸. شرح چهل حديث يا اربعين حديث، ۲۲۲، ۲۲۳، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره).
۹. همان مدرک، ۴۱۳.
۱۰. كافي، ج ۱۵۲/۱، ح ۶، منظور حديث مورد بحث است.
۱۱. بحار الانوار، ج ۱۵۳/۵، ح ۱.
۱۲. شرح چهل حديث، ۵۹۹-۶۰۱.
۱۳. كافي، ج ۱۵۴/۱، ح ۱. منظور حديث مورد بحث است.
۱۴. شرح چهل حديث، ۶۴۴.
۱۵. شرح دعای سحر، ۱۹۳، ۱۹۴، چاپ نهضت زنان مسلمان.
۱۶. بحار الانوار، ج ۴۵۴/۱۰، ح ۱۹.
۱۷. علم اليقين، ج ۵۴/۱.
۱۸. توحيد صدوق، ۳۰۶، ح ۱.
۱۹. سرالصلوة، ۴۲-۴۳.